

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا

مغفرت مند

در لغت خاتم پیغمبران و ماحی ادیان و مطلق نام تاریخی آن

تو گزینی مسلمان

است

در مطبع سیدی طبع

گردید



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على محمد وآله الاطهار
 واصحابه الاخير سپس گذارش بنده پيچران ميرد لاورد دانش ابن اقا
 سيد علي شش نغفور مگر ورده موروثي سرکار عالی در طله العالمه تربيت
 در (منقبت) موسوم به (هفت بند طراحي کاشي عليه السلام) بترتبه مشهور و بجدي مرغوب
 و مقبول شده که بعضی از فارسان عرصه سخن به هم نائيش کيت قلم را جولان داده اند
 از آنجا که کمترين را يار آن بنو بناد عليه بقدر امکان طرح (هفت) انداخته اند
 ترکیب نظم هفت بندي پر ختم که کرفع اشتباه جواب شود و هم دولت نهی
 احوکه مقصود اصلي است از دست نرود - اميد از بارگاه عرش پناه ختمه للعالمين
 است که پدیه اين بے لفاعت پيچير ز احسن قبول کرامت کرد و هم سنا آن
 که بنوازند گدارا - و مراد از انطباع و شيوخ آنکه اگر مکتبي از بايا نش پند نهی
 ارباب سخن و عاشقان رسول ذوالمنن اقد مصنف معاصی بدعا مغفرت

بند اول

السلام ای بارگاہت به بطرح ^{اللائین}
 جالس عرش معلای تو پاک کبریا
 بانی بنیاد عرفان دار حکمت شهر علم
 شهر پار شهسوار عرصه گاه معرف
 طیب طاهر صیغ الوجوه مرآة الصفا
 مایه هستی آدم شافع روز حسرت
 نازمین را آسمان رفعت بخشید بواج
 جیت هو را آسمان کیست حور اجنان
 چشم رحمت از تو خلق عالمین در آید
 هر سه انگشت نمبرده از ید بیضا بن
 بر ضیای سیاهی تو از نور پاک ایزدی
 ماه تابان گشته ز انگشت همایونت دوم
 سو کب چون رسید اندر جهان شد ^{نشان} آشکار
 لب کشاید چون بخت و گشت شرح ^{القدس}

خسرو کون و مکان محبوب رب العالمین
 پادشاه انبیاء امیر المومنین -
 قبله ارباب ایمان کعبه اهل یقین
 پیشوای رهنمای ساکنین و عارفین
 صورت الحق بر رخ اعظم خدیو متعین
 مرجای بهترین اولین و آخرین
 بر زمین چون آسمان نازدور ^{سین}
 آن ز مهر تو بسین و این ز مهر تو حسین
 ای که فرموده خدا رحمتی که للعالمین
 بنجه خورشید داری کو نیاد در آیین
 انجمن کز نور پاک بود آدم حسین
 لرزه در اندام داروزان خضر ^{سین}
 پیش رویت پیشرو بودند جمله مرسلین
 آیدش از پرده قدرت صد آفرین

انچه داری مرتبت کس که ازان آلم بود

واقف ذات همایون تو پس آلم بود

بند دوم

ای حدیث لعل تو بخشیده جانازه بس

چون نباشد بر تو بین حال پس مانندیش

بهر تحصیل سعادت بدنگس را بجزیریل

ماند در ره عقل کل یا آینه شهبال و پر

کیست غیر از ذات پاک تو بر در تخمیز

کز دیوان قضا جریان تو فرمان بود

رفته بر اوج سعادت شد هماتان بجا

عارف ذات تو بجز خدا و مستغنی

فقط الی قطار اسم عظیم منظر الاسما و روح

کاروان زایر انت را در آینه کجاست

اولا مخلوق فرموده خدا نور ترا

بشکفانیدی چها گلهای دین پاک حق

بجز روح الهی باشد ترا در نفس

نور پاک کبریا می نور رانی پیش پس

گرچه بر جسم همایون تو ششستگیس

در شب معراج بر افلاک اندی چون

عاجزان او شکیب و عاصیان او در

هر سگ کوی بلال تو کند کار سر

کرد چون پرواز از خوان نعیم تو گس

جو خدا و مرتضی دانند چه تعریف تو کس

شاه دین و سرور لولاک تو هستی پس

شعبهای لحن داودی دیدند تو پس

عرش و کرسی و سماوات ملائک پس

پاک کردی بوستان مهر را از خار پس

مخبر و حم را بده بخایر سدره شرف
بیش قدرت بصیحت و الشمس حج شوق

آشپان در روضه است یابد چو پردازد
بنده تو تا بپیر و ماه دارد و شکر

معجزات تو برون است از تنها
حقاً قدرت خود را از تو کرد آشکار

سوم

ایکه عرش پاک از علینت آفریده
شهر علمی و در تو یاب شبیه و شب
ذات و الای تو در قرب حرم کردگار
مایه ایجاد کونین است ذات پاک تو
بیمیاگر بجه از اکسیر سیم و زریا
بهره یاب از فیض تو خشک و تر عالم هم
جان تازه ای چه بختد لوای همه
نشستین و جمله مخلوقش بود منضم
بر دهر کوره بسویت زنده جاوید شد
در شب معراج و الایسی کردون نشین

برتری بر نه سما و هفت اختر یافته
دولت دارین لهر کس ازین بیافته
پرده را تا دو کمان سینه بگفته
تا چه حد شایستگی الله اکبر یافته
انچه از خاک درت سلمان یوزر یافته
خاک ز تو رنگ لعل و بحر گوهر یافت
خرم آن عاصی که چون نسایه شریافته
گوهر پاک ترا حق عین جوهر یافته
آب نضر از خاک پاک در گهت یافته
خوشین را از تو چندین درجه کشته

شاه مردان مرتضی را آقا جان
 و شمنار و سیر و به صفت بگریختند
 پیکرت ساپه چون بود که پیش نور تو
 جند اشانت که حید چون بدوش کوشید

جز نو کس که این چنین داد و دختر یافته
 فرش خوابت را کتام شیر او ریخته
 سایه خود بر فلک خورشید خاور یافته
 خویش را بر باسو الله پایه برتر یافته

ذات والاسه تو آمد حق شناسی را
 دولت دین تو شد فرخ هم فرخ عرب

سند چهارم

ای شهید شاه رسل صا جبرمان مرتضی
 شد جناب مرتضی العرش عظم جایگاه
 که چه در اصل است یکتا بعد کراخان
 امر حق بود آنچه در مداحی تو لب کشود
 تو است اول شادت نماید عالم باقی
 مقدم خبر تو بخشید است از بس احکام
 شد هم عیسی جناب مرتضی را نفس
 بر زبان بویه فشان تو جاری گشته است

قوت دست خدا تاب تو ان مرتضی
 تا سر یر پاک تو گشته مکان مرتضی
 آمدی اما تو فرخ خاندان مرتضی
 شد کلام الله جاری بر زبان مرتضی
 زان تکلم کرد با تو در لسان مرتضی
 حیده گاه راستان شد آستان مرتضی
 یک نفس چون لب نهادی در با مرتضی
 طاعت حق چون نباشد راستان مرتضی

یک وزیر توست جمله اولیاد پادشاه
 رتبه از بحر بی پایان علم تو بود
 آبروی بهشت گوار جان هر کس
 بود و التبت است حق پیرانتهای حق
 لغت شایان تو ز افراد بشر ناید مگر
 با رسول اللہ پریشانم بفریادم برس

می توانی التبت پندار تو نشان مرقی
 قلزم ذخار علم سب کران مرقی
 تا شد از فیض تو خرم گلستان مرقی
 بعد از ان تو از ان گشته از امری
 از کلام رب داور و زلسا مرقی
 لطف کن سامان جمعی بجای مرقی

منحصر بر التفات تست اب روی من
 گوشه چشمی بفرمایند سوی من

بنده سیم

ای که خواهد مر خدایت یا شفیع الذین
 چون برو عرش با نعلین رفتی شد عیان
 گشت مفتح در گنجینه اسرار دین
 بت بروی خاک افتاد از نهیب مقتدر
 بر کنار فخر افکنده غراب فقیر
 جمله انجم در هم سیم و طلای جود تست

ساخت کونین از برایت یا شفیع الذین
 بر تر از عشرت جایت یا شفیع الذین
 بازوی معجزت جایت یا شفیع الذین
 دیو لرزید از تقایت یا شفیع الذین
 موجر بحر رضایت یا شفیع الذین
 چرخ کسکول گدای یا شفیع الذین

از برای مومنان در روز محشر هایت
 زاده بجز و بر از خضر زمان کرد کسی
 داور جان آفرین لا تقظوا کفته بما
 تباد از موسی که با نعلین روادی از تو
 خالق عالم محمدر خوانده در سر آن ترا
 ابتدا و انتهای دو جهان ترا میخ است
 مذنبین اینست غیر از شفیع روز محشر
 تا نگرود آشنایت کس نگرود حق شناس

ای خوشا ظل لویات یا شفیع المذنبین
 کمره است او بوی لایت یا شفیع المذنبین
 هستی از رحمت لویات یا شفیع المذنبین
 شد بگردون باد بایت یا شفیع المذنبین
 گفته تو صیفا و شناسیت یا شفیع المذنبین
 ابتدا و انتهای یا شفیع المذنبین
 جان انس و جان فدایت یا شفیع المذنبین
 حق شناس است آشنایت یا شفیع المذنبین

کرد روزی کرد کار انوار دیدار ترا
 ده چه دولت شد نصیب محراب انصاف ترا

بند هشتم

نور رب العالمین لبتا بشیرب مقام
 آب و رنگ بوستان افتقار و فقار
 عالم مافی الضمیر و واقف اسرار غیب
 جد پاک تاجداران جوانان جهان

کعبه گفته السلام ای خطه عشق احترام
 آفتاب آسمان احترام و چشم
 معدن خلق عظیم و معنی بحی العظام
 والدخیر النساء خیر الوراخیر الانام

هات و الا تو از بهر اعم نعم الرسول
 در نماز ابلق ایام تار و زجس پز
 گوشه از سفره احسان تو این هفت و شش
 به جهان خیز و بامید شفاعت کرد تو
 شرع عزاد و لای عمرت اظهار تو
 بلخ و ابراهیم را بودی امان کز انبیا
 گشت مشتق اسم تو از اسم پاک کبریا
 اهل دین را سر بواج فخر از معراج تو
 دفتر بهجادر از نور پاکت ابتدا
 چه خداوند علما بر ترز تو بنویسد کسی

وز برای مرسلان ما سبق نعم الامام
 ز انکه عیب باشد بدست اقتدار تو
 پیکه از سلم معراج تو این هفت باکم
 زان بود پیش خدا روز قیامت
 هفت کشور راست قیم هفت جنب
 پشتشان گر نور پاکت را نمی بود مقام
 هست ذکر تو شریک ذکر خلاق انام
 فلسفی مستغرق اندر فکر خرق انبیا
 باب تبلیغ رسالت را بر تو اعتماد
 توبه رتبت بر تری از انسا و الله و السلام

در زمانیکه هنوز آدم بدی در ما وطن
 بود نور اقدس تو زینت عرش برین

بند هفتم

ای دو عالم را بفا از دست بیا بیا
 بهبری مگر شملی عیب دانی صفدی
 جمله مخلوق خدا ممنون جهان بگماست
 کار هر طفلی ز طفلان و بس تا شام

از برای ماه نوافضان شود عین کمال
 چون در ششم شب در پیش است دره اناچه
 ای شه لولاک این کردید نش پوچه
 یک ازل دیگر ابد اسما می هر دو حاصل
 آنچه آب از ارض جوشد آنچه بار و از سما
 شد جلی ترین وقت مغرب مغرب
 در حقیقت نیست باک اسلیم انزل نصیب
 هر کی در عرصه مشرب بود در بند خویش
 محض علم کردگار است آنچه عرفان است
 سالکان از منزل مقصود در گاه جنا
 ای کی و آتش نبالد از برای کام دل
 گو سیه کار است لائن یا شفیع المذنبین

کوشش کرد بر تو نور گریبان شماست
 دست بید است پیاپیست در انماست
 آسمان با آفتاب ماه قرمان شماست
 قبه کردون حجاب بحر دوران شماست
 عین احسان شما و محض فیضان شماست
 محضر تابان فلک شمع شبستان شماست
 آنچه تشریف تقریب بر سلیمان شماست
 سرور امر شفاعت گوی چو کان شماست
 عین وحی کردگار است آنچه فرمان شماست
 عارفان معرفت حاصل از عرفان شماست
 آخر این بچاره از امید و ارادین شماست
 و اصف آل شما و هم شاخون شماست

در و نهان تابی ای خضر لقمان و شستن
 مدح خوان حضرت دارمان در مان و شستن

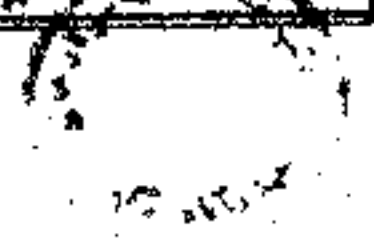
علمه تاریخ نطق هفت بند من تکلیف افکار ابکا است و مصنف اعنی صاحب
 فضل و اتقا سید جلیل القدر سید و دمان و المادح عزت
 رسول الثقلین جناب مولوی سید اصغر حسین صاحب المتخلص بنی تاجی
 منصف در سرکار عالی متعالی مد ظله العالی

گفت دانش از عنایات خدا
 آفرین بردانش و بر فهم و آ
 هست او مداح شاه انبیا
 روز خورشید لطف کن ظلمت کو

هفت بند پاک در لغت رسول
 در کائنات الحق این ایجاد اوست
 در جهانش کام دل ده یا کریم
 یا الله العالمین للمصطفی

زورقم تاجی حسین تاریخ طبع
 چاپ ششده هفت بندی بی بها

۱۳۱۲ هجری



کتابخانه

مکتب